

تاریخ نویسی در ایران عصر صفوی

(سالهای ۱۱۴۸-۱۰۳۸ هـ.ق.):

مراحل و گونه‌شناسی

دکتر منصور صفت‌گل

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

(از ص ۶۵ تا ۸۴)

چکیده:

تاریخ نویسی در ایران عصر صفوی، تحت تأثیر دگرگونیهای مذهبی و تحولات اندیشه‌ای و سیاسی این دوران، شاهد پیدایی و تکامل گونه‌نویسی از رویکرد به زمان و فنون نگارش تاریخ بود. چشمگیرترین ویژگی این تاریخ-نویسی، تداوم الگوها و قواعد پیشاصفوی از سویی و شکل‌گیری ساختار ویژه اندیشه و فن تاریخ‌نویسی صفوی از سوی دیگر بود. در این دوره، انواع تاریخ-نویسی‌ها همچنان انجام می‌شدند و مورخان بر بنیاد الگوهای پیشین کار ثبت رویدادها را ادامه می‌دادند. آنچه این دوره را از دیدگاه تاریخ نویسی واجد اهمیت می‌سازد، ورود تدریجی آموزه‌های شیعی در اندیشه مورخ و بازتاب آن در متون تاریخی است. جهان‌شناسی و مضامین اعتقادی تشیع از آن پس، اساس اندیشه مورخان شد و نگاه به تاریخ بر مبنای درک خاص سیاسی این عهد و نظریه ویژه تشیع به تقسیم‌بندی زمان، فراگیر شد. پژوهش کنونی می‌کوشد تا به گونه‌ای گذرا، پیدایش و تحول تاریخ نویسی در ایران عهد صفوی را بررسی کند. این موضوع با طرح دیدگاههای معاصر درباره تاریخ نویسی این دوره، مراحل آن و دسته‌بندی انواع متون تاریخی روزگار صفویان در سالهای ۱۰۳۸ تا ۱۱۴۸ انجام می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: صفویان، تاریخ نویسی، تاریخ نویسی شیعی، تاریخ نویسی ادبیات،

تاریخ‌نگاری علما.

مقدمه:

از میان شاخه‌های گوناگون مطالعات صفوی، تاریخ‌نویسی از عرصه‌هایی است که تاکنون چندان که باید و شاید، مورد توجه قرار نگرفته است. با اینکه در سالهای اخیر چند تک‌نگاری در این باره نشر یافته و یا پژوهشهایی صورت گرفته است (Quinn, 2000؛ فارابی؛ صفت‌گل) با این همه، نسبت به دیگر عرصه‌های مطالعات صفوی، تاریخ‌نویسی این دوران هنوز نیازمند پژوهشهایی جدید است. با توجه به اهمیت و گسترش مطالعات صفوی، بسیار شگفت‌انگیز است که چرا تاکنون به این زمینه مهم از حیات جامعه ایرانی عصر صفوی توجهی نشده است، شاید با توجه به دیدگاههای عمومی مربوط به پیامدهای تشکیل دولت صفوی و تأثیر آن بر جامعه ایرانی، بتوان پاسخی به این پرسش داد. تاکنون بیشتر پژوهشگرانی که جریان ادبی ایران در این دوره و پس از آن را مورد بررسی قرار داده‌اند، نگاه چندان مثبتی به عصر صفویه نداشته‌اند. از میان شرق‌شناسان، ادوارد براون و از محققان ایرانی شاید بتوان علامه قزوینی را نخستین مروجان این نگاه منفی به حیات ادبی عصر صفوی به شمار آورد (براون، صص ۴۳-۳۹). این دیدگاهها در سالهای بعد، از سوی محققان ایرانی مورد انتقاد قرار گرفت (همانجا؛ زیر نویس ۴۰). گرچه به نظر می‌رسد این دو دانشمند خود احتمالاً تحت تأثیر نگاه نویسندگان دوره بازگشت ادبی بوده‌اند؛ دوره‌ای که طی آن، انتقاداتی به جریان ادبی پیش از آن طرح شد. این انتقادات جریان تاریخ‌نویسی و سبک تألیف مورخان پیشین و مخصوصاً عهد صفویه را نیز دربرمی‌گرفت (زرگری نژاد، صص ۲۳۷-۲۰۱). هرچه بود نتیجه این نگاه منفی، ایجاد نوعی کم‌توجهی به جریان ادبی عصر صفوی بود که نسل‌های بعدی با پذیرش آن، گمان می‌بردند که عصر صفوی در حوزه‌های گوناگون و از جمله تاریخ‌نویسی که خود بخش عمده‌ای از حیات ادبی به شمار می‌رفت پیشرفتی نداشته و یا اینکه منحط بوده است.

یکی از منتقدان جدی تاریخ‌نویسی در ایران، فریدون آدمیت بود که طی مقاله‌ای کوتاه، روند عمومی تاریخ‌نویسی در ایران تا دوره تکاپوهای مشروطه‌خواهی را مورد بررسی قرار داد و ضمن آن، دیدگاهی منفی نسبت به تاریخ‌نویسی عهد صفوی ابراز

کرد:

از قرن هشتم هجری به بعد، یعنی تا قرن سیزدهم، فن تاریخ چون رشته‌های دیگر دانش و هنر به پستی گرائید و این تنزل، جنبه‌های صوری و معنوی داشت؛ آن را دوره انحطاط و فترت تاریخ‌نویسی می‌توان نام نهاد. روی هم رفته در این مدت نه سنجش تاریخی در کار بود، نه نقد و ارزشیابی منابع و نه نتیجه‌گیری تاریخی. وقایعی را بدون ارتباط علت و معلول سرهم می‌کردند. از ذکر حقایق بسیاری (خواه از راه مصلحت اندیشی، خواه از ترس و به علت ناامنی اجتماعی و خواه از جهت عدم درک معنی واقعیات) چشم می‌پوشیدند. خاصه در عصر صفویه، جنگ شیعه و سنی و استیلای خرافات پرستی عامل مهم تنزل تاریخ‌نویسی در ایران و عثمانی گردید و سیاست هر دو کشور، مسئول آن بود. تنزل افق فکری در آن دوره و بعد از آن به حدی رسیده بود که با وجود توسعه مرادوات و مناسبات ایران و اروپا، کمترین اثری از نهضت علمی و فرهنگی مغرب (رنسانس) در ایران، مشهود نیفتاد و هیچکس به عظمت جریانهای علمی و اجتماعی دنیای غرب که در حال تکوین بود، برنخورد. مجموع تواریخی که در آن دوران فترت و تا زمان قاجاریه نوشته شده، آئینه سفاهت فکری ادیبان و مورخان ماست. این تألیفات قطور به مثابه انبانه‌های پر از گاه پوسیده‌ای می‌باشند که مقداری دانه‌های گندم میان آنها پراکنده شده است. کمترین معایب این شیوه تاریخ‌نگاری، اغراق‌گویی‌های فراوان و مغلق‌نویسی و پرحرفی و فضل‌فروشی‌های بی‌خردانه است. (آدمیت، ص ۱۹)

به تازگی دیدگاهی دیگر نیز در این باره طرح شده است؛ سید جواد طباطبایی نیز احتمالاً تحت تأثیر همین دیدگاه والته از منظری دیگر، یعنی موضوع اندیشه و زوال آن، درباره تاریخ‌نویسی این دوران داوری کرده است:

«در ایران، تاریخ‌نویسی نیز مانند بسیاری از قلمروهای دانش جدید نتوانست در بیرون محدوده قدرت سیاسی و اندیشه رسمی جایگاه «مستقلی» پیدا کند. در سده‌های پس از یورش مغولان و البته حتی پیش از آن با پایان یافتن عصر زرین فرهنگ ایران، هیچ اندیشه‌ای در بیرون قلمرو قدرت سیاسی تولید و باز تولید نمی‌شد و با آغاز انحطاط تاریخی و زوال اندیشه در ایران، دبیران درباری به نوعی به متولیان همه وجوه اندیشه تبدیل شدند. از این رو، در این دوره انحطاط تاریخی و زوال اندیشه، تأسیس و تدوین اندیشه نوآیین تاریخی و تاریخ‌نویسی امکان‌پذیر نشد و تاریخ‌نویسی نیز همراه با همه نموده‌های دیگر روح ایرانی در سراسیم بی‌خردی و سخافت فروغلتید و در طور روز افزونی همه دقت و طراوت و توانایی‌های خود را در بیان اندیشه از دست داد و به قالبی تهی از جان تبدیل شد که نوشته‌های تاریخی سده‌های متأخر را می‌توان نمونه‌های بارز آن بی‌معنایی دانست» (طباطبایی، صص ۸۵-۲۸۴).

صرف‌نظر از مبانی داوری آدمیت و حتی دیدگاه‌های اخیر درباره انحطاط تاریخ‌نویسی در ایران عصر صفوی، به نظر می‌آید تا هنگامی که همه منابع تاریخ‌نویسی عصر صفوی به دقت و با توجه به زمانه و البته بدون سنجش با نمونه‌های متعلق به جوامع دارای ساختارهای متفاوت، مورد بررسی همه‌جانبه قرار نگرفته‌اند، پرهیز از کلی‌گویی درباره موضوع تاریخ‌نویسی دوران صفوی، احتیاط واجب علمی است. هنوز همه منابع این دوره به‌گونه‌ای انتقادی نشر نیافته‌اند و هنوز همه منابع چاپ شده که گاه دارای ویژگی‌های چاپ انتقادی نیز نیستند، به درستی مورد پژوهش قرار نگرفته‌اند. به‌نظر می‌رسد برخی از پژوهشگران بیشتر دلبسته آن هستند تا دیدگاه معاصر را بر فضای فرهنگی سده‌های پیشین منطبق سازند که نتیجه آن می‌تواند اظهاراتی نظیر داوری‌های آدمیت و طباطبایی باشد.

از دیدگاه ادوار تاریخ‌نویسی ایرانی، عصر صفوی، واجد اهمیتی ویژه و شاخصه‌ای منحصر به فرد است. پیش از صفویان، تاریخ‌نویسی ایرانی دست‌کم از لحاظ خودآگاهی تاریخی و ملی دو دوره متمایز را از سر گذرانده بود.

دوره یکم، دوره ظهور و برآمدن تاریخ‌نویسی ایرانی تحت تأثیر تحولات سیاسی و فرهنگی ایران و اندیشه ایرانی‌شهری از آغاز و مخصوصاً عهد ابوالفضل بیهقی به بعد و تا زمان یورش مغولان را در بر می‌گیرد. این دوره، دوران تکوین اندیشه تاریخ و تا اندازه‌ای مبتنی بر آگاهی از نوع خاص ملی و استوار شدن شالوده‌های قومی متمایز ایرانیان در دوره اسلامی بود که ضمن متأثر شدن از نظام جهانی خلافت اسلامی، در عین حال، واکنشی در برابر آن نیز بود؛ دوره دوم، دوران پس از مغولان تا برآمدن صفویان را در بر می‌گیرد؛ علی‌رغم اینکه بعضی دانشمندان را گمان بر این است که «در سده‌های میانه یورش مغولان تا نوشته شدن ناسخ‌التواریخ، گرایش عمده، نسخ اندیشه تاریخ‌خردمندانه و بیگانگی از آگاهی ملی بود» (همان، ص ۲۸۱).

با این همه و نیز علی‌رغم نظریه‌های مربوط به انحطاط اندیشه تاریخی در این دوره، به نظر می‌رسد به دلیل تحولات جامعه ایرانی در عهد چیرگی مغولان به بعد، تاریخ‌نگاری ایرانی واجد مفهوم جدیدی از نظریه ایرانی‌شهری شد که این بار در برابر

نظام جهانی فرمانروایان صحراگرد قرار می‌گرفت. بنابراین تاریخ‌نویسی ایرانی عهد صفویه در تداوم و گسترش سنت تاریخ‌نویسی پیش از خود آغاز گردید و رفته رفته به دلیل تحولات جدید و مخصوصاً چرخش‌های ایدئولوژیک، دربرگیرنده آموزه‌های جدیدی نیز گردید. اما با در نظر گرفتن دگرگونی‌های سیاسی و دینی، این بار شاکله تاریخ‌نویسی ایرانی با دشواری جدیدی نیز روبه‌رو شد. این دشواری دست کم در آنچه به نهاد سیاسی مربوط می‌شد، تغییر ساختار سنتی وقایع‌نگاری از مبنای سلطان مسلمان سنی به پادشاه دین پناه مروج تشیع اثنی‌عشری بود. از سوی دیگر نظام جهانی خلافت اسلامی در اندیشه تاریخ‌نویسی پیش از صفویان، جای خویش را به رخنه تدریجی و ایجاد جهان‌نگری بر مبنای اندیشه امامت و ولایت شیعی داد. به نظر می‌رسد این امر، تاریخ‌نویسی عصر صفوی را در عین متمایز شدن از سنت پیشین، دچار دشواری می‌کرد؛ همان‌گونه که رفته‌رفته در حوزه اندیشه سیاسی و مخصوصاً در تحولات پس از برافتادن صفویان، درک سلطنتی از نظام سیاسی را به چالش کشید.

چشم‌انداز عمومی:

محدوده زمانی پژوهش کنونی، ایران عصر صفویه از دوره فرمانروایی شاه صفی (۱۶۶۶-۱۶۲۹ م. / ۱۰۵۲-۱۰۳۸ ه.ق.) تا برافتادن صفویان در پی تشکیل انجمن مغان (۱۷۳۶ م. / ۱۱۴۸ ه.ق.) است.

تاریخ‌نویسی صفوی پس از شاه‌عباس یکم تا سقوط صفویان را می‌توان در چند مرحله اساسی بررسی کرد. به نظر می‌آید اثر اسکندریگ را می‌توان نقطه تمایز میان این دوره و پیش از آن در نظر گرفت. زیرا از حیث روش و بینش، تقریباً بیشتر مورخان پس از او، به نوعی متأثر از اندیشه و الگوی اسکندر بیگ بوده‌اند؛ با اینکه در روزگار ما، سیوری تحت تأثیر ادوارد براون، اثر منشی را «متنی سخت ملال آور و طاقت فرسا» معرفی کرده است (سیوری، ص ۲۱۱). با این همه، معاصران و مقلدان اسکندر بیگ درباره اثر او نظری دیگر داشته‌اند و معمولاً از او به عنوان استاد خویش یاد کرده‌اند. مراحل اساسی بررسی تاریخ‌نویسی در دوره مورد بحث را از دیدگاه سلسله‌ای

می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

الف) از عهد شاه صفی تا شاه سلطان حسین

ب) تاریخ‌نویسی دوره انحطاط و سقوط

گرچه شرایط عمومی تاریخ‌نویسی طی این دو مرحله، همانندی‌های زیادی با هم دارند و تقریباً یکی بوده‌اند، با این همه به نظر می‌رسد مشخصه‌هایی نیز وجود داشته که این دو دوره را از هم متمایز می‌کند.

طی دوره «الف»، شمار زیادی از متون مربوط به تاریخ سلسله‌ای، شرح‌حال‌نویسی و حتی تواریخ عمومی مفصل و کم‌حجم تألیف شدند. پس از عالم‌آرای عباسی که برجسته‌ترین متن تاریخ‌نویسی عهد شاه‌عباس یکم به‌شمار می‌رود و نیز ذیل آن، مهمترین وقایع‌نگاری‌های سلسله‌ای عصر صفویه که به دلیل معاصریت و یا نزدیکی زمان، عموماً بنابر الگوی اسکندر بیگ تألیف شدند، خلاصه‌السییر و عباسنامه بودند. این هر دو اثر بیشتر در گروه تاریخ‌نویسی خصوصی قرار می‌گیرند؛ یعنی شرح رویدادهای عهد شاه صفی و شاه‌عباس دوم را دربر دارند. استثنای قابل توجه در این مرحله، تألیف تاریخ عمومی مفصل خلدبرین از محمدیوسف قزوینی متخلص به واله و برادر مورخ مشهور این دوره، یعنی محمد طاهر قزوینی است. این اثر از لحاظ اطلاعات پیش از دوران مؤلف چندان اهمیتی ندارد و با اینکه انتظار می‌رود درباره‌ی رویدادهای معاصر، یعنی عهد شاه‌عباس دوم و شاه‌سلیمان اطلاعات جدیدی در آن عرضه شده باشد، اما بررسی ژرف آن نشان می‌دهد که مؤلف آن حتی در وقایع معاصر بیش از آنکه خود مبتکرانه تاریخ بنویسد، ترجیح داده است تا اثر برادر خویش را با افزایش‌ها و کاستی‌هایی رونویسی کند. با این همه خود این موضوع، یعنی تألیف تاریخ عمومی توسط واله قابل توجه است. به‌نظر می‌رسد تاریخ‌نویسی خاندان قزوینی که از اهل قلم پراهمیت این دوران بودند، شایسته توجه بیشتری است، زیرا هر دو تاریخ‌نویس بودند و حتی محمد طاهر وحید گذشته از تاریخ‌نویسی، دیوانسالاری برجسته نیز بود که سرانجام به منصب اعتمادالدولگی رسید.

دیگر مورخ برجسته این دوره، ولی قلی شاملو مؤلف قصص الخاقانی است که

می‌توان او را در گروه مورخان تاریخ‌نویسی ملوک نیمروز نیز به شمار آورد. گرچه او کوشیده تا در کتاب خویش جنبه‌های عمومی تاریخ صفویان به ویژه در عهد شاه عباس دوم را برجسته کند.

در مرحله «ب» نکته قابل توجه این است که هیچ متن مستقل از تاریخ خصوصی که در برگرفته تمام دوره سلطنت شاه‌سلطان حسین باشد تألیف نشده است. چند متنی که در سالهای اخیر در این باره چاپ شده، عموماً بخشهایی از این دوره را دربرمی‌گیرند. فقط در *زبدة التواریخ* اثر محمد محسن آغاز و انجام دوره این پادشاه صفوی - آن‌هم البته به کوتاهی - آمده است.

طبقه‌بندی:

در بررسی‌های مربوط به تاریخ‌نویسی دوره‌های مختلف، معمولاً کوشش پژوهشگران بیشتر معرفی و بررسی آن دسته از متون تاریخی است که رویدادهای همان عصر را در بر دارند. به نظرمی‌رسد این رویه نمی‌تواند معرف تاریخ‌نویسی به معنای عام آن در یک دوره باشد؛ به سخن دیگر، معمولاً در هر دوره تاریخی، بخشی از فعالیت‌های مورخان به رویدادهای معاصر و بخشی دیگر به گذشته و پیش از آن عصر ارتباط دارد که گاه و صرفاً مبنای سلسله‌ای ندارند. هیچ بررسی مربوط به تاریخ‌نویسی یک دوره نمی‌تواند بی‌نیاز از این جریان عمومی تاریخ‌نویسی باشد. باری درک صحیح تحولات در روش و بینش تاریخ‌نویسی هر دوره و در اینجا صفویان، ضرورت دارد تا متدولوژی و بینش مورخان این عصر در همه زمینه‌های موضوعی بررسی شود. در این بررسی گذرا البته جای پرداختن به جریان عمومی تاریخ‌نویسی این دوره نیست، اما در بخش چشم‌انداز عمومی، طرحی از این موضوع به دست داده شد. برای مشخص‌تر شدن موضوع بررسی، دسته‌بندی آثار تألیفی در این دوره ضرورت دارد. دسته‌بندی پیشنهادی از این قرار است:

۱- تاریخ سلسله‌ای ۲- تواریخ عمومی ۳- تواریخ محلی

این دسته‌بندی، متعارف و معمول است؛ با این همه به نظرمی‌رسد با توجه به

اهمیت تاریخ‌نویسی این عهد، می‌توان به انواع دیگری از تاریخ‌نویسی روزگار صفویه اشاره داشت:

تاریخ‌نویسی نهاد دینی:

یکی از مشخصه‌های قابل توجه تاریخ‌نویسی صفوی پس از شاه عباس تا سقوط این سلسله، ظهور تاریخ‌نویسی مذهبی شیعی در این دوران است. گرچه پیش از این دوره و در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی یعنی از آغاز تأسیس سلسله صفوی، متونی درباره تاریخ صدر اسلام و با برجسته شدن تدریجی نظریه امامت تألیف می‌شد، اما به نظر می‌آید از عهد شاه‌عباس‌یکم به ویژه پس از او در این حوزه، تحوّل چشمگیری صورت گرفت. احتمالاً استقرار کامل ساختار دینی اثنی‌عشری و نهادی شدن آن، در این امر تأثیری قابل توجه داشته است.

تاریخ‌نویسی مذهبی یا متونی که به دست اعضای تشکیلات دینی نوشته می‌شدند، با تاریخ‌نویسی سلسله‌ای صفویان در ماهیت و مبنا تفاوتی اساسی داشت. برخلاف تاریخ‌نویسی رسمی و سلسله‌ای، موضوع اصلی این شاخه از تاریخ‌نویسی نه زندگی سلاطین و درباریان، بلکه زندگانی پیامبران، امامان و علما - به ویژه علمای شیعی - بود. بخشی از این آثار را می‌توان در قالب تألیفی کتاب‌های مشهور به «رجال» ارزیابی کرد. در کنار آن البته تاریخهای مستقل درباره رویدادهای صدر اسلام نیز تألیف می‌شدند و ضمن اینکه به متون اولیه تاریخ‌نگاری اسلامی مانند تاریخ طبری، مسعودی و یعقوبی توجه داشتند، اما در عین حال وقایع این دوران را بر مبنای باور شیعی روبه‌گسترش عهد صفویه، بازنویسی می‌کردند.

در تاریخ‌نویسی اعضای تشکیلات دینی ایران عهد صفوی، برجسته‌ترین شخصیت، علامه مجلسی بود. در این دوره، مورخان تاریخ صدر اسلام عمدتاً به زندگی امامان شیعه توجه داشتند و آثار آنان بیش از آنکه بررسی تاریخی دقیق به شمار رود، آثاری در حوزه مناقب و فضایل است که گاه به عقاید مذهبی نزدیک می‌شود. این نوع روش و بینش تاریخ‌نویسی در آثار مجلسی به نحوی آشکار دیده می‌شود. مجلسی گرچه مورخ به معنای حرفه‌ای آن نبود، با تألیف بحارالانوار بخش عمده‌ای از اخبار و احادیث

مربوط به صدراسلام و مخصوصاً دوران ائمه شیعه را یکجا گردآوری کرد. از مجموعه ۱۱۰ جلدی بحارالانوار، ۲۲ جلد آن درباره سیره پیامبر (ص) و ائمه (ع) است. مجلسی در این آثار از کتابهای مشهور تاریخی و مربوط به سیره پیامبر استفاده نکرده که احتمالاً به دلیل تألیف آنها از دیدگاه تسنن بوده است. گرچه بحارالانوار به زبان عربی جمع آوری شده است اما مجلسی برای رفع نیاز فارسی زبانان، محتوای بعضی از مجلدات را در کتابهایی به فارسی درآورد که *حیاءالقلوب* و *جلاءالعیون* از این زمره‌اند. خود مجلسی تصریح می‌کند که هدف او این بوده تا آثاری بنویسد که برخلاف متون پیشین فارسی که از دیدگاه عامه نوشته شده‌اند، بر مبنای دیدگاه شیعی باشند: «کتابی که به لغت فرس در این باب تألیف شده، اکثر احادیث آنها را از کتب مخالفین دین اخذ نموده‌اند.» (مجلسی، ص ۲۹)

مجلسی کوشیده تا از منابع سنی استفاده نکند و بیشتر از منابع شیعی همچون آثار ابن شهر آشوب، طبرسی و تفسیر نعمانی بهره‌مند باشد. بخش زیادی از محتوای آثار او بیش از آنکه تاریخ به صورت متعارف نزد مورخان باشد فضائل و مناقب و معجزات و کرامات است. تأثیر دیدگاه شیعی عصر صفوی در تاریخ‌نویسی صدراسلام در کتابهای نویسندگان دیگر مانند *آثار احمدی* (تهران، ۱۳۷۴) و *حلیة‌الابرار* (بحرانی، ۵جلد) نیز مشهود است. در تاریخ‌نویسی مربوط به صدراسلام در این دوره، تمایل شدیدی وجود دارد به اینکه حادثه تاریخی به صورت روایت بیان شود و بیشتر بر رویدادهایی تأکید می‌شود که در آن، حادثه، صورتی نسبتاً خارق‌العاده داشته باشد؛ برای نمونه در آثار احمدی به دوره کودکی پیامبر (ص) که در آن مواردی از کرامت و معجزات بیشتر مطرح می‌شود، توجه شده است. ویژگی دیگر آثار تاریخی دینی این دوران، برجسته‌تر شدن نقش امام علی (ع) است.

به نظر می‌رسد مورخان، زندگانی پیامبر را مقدمه لازم برای زندگی ائمه در نظر می‌گرفتند. از بخش اول به شتاب می‌گذشتند و در بخش دوم به تفصیل می‌پرداختند. بر مجموعه یاد شده باید تاریخ‌نویسی‌های شرح حال‌نگارانه را نیز افزود؛ یعنی، آن دسته از آثاری که درباره زندگی و فعالیت‌های علما نوشته شده‌اند، *ریاض‌العلماء* (افندی) و

امل‌الامل (حرّ عاملی) نمونه‌های قابل ذکر این دسته از آثار هستند.

تاریخ نویسی ادبیات:

از دیدگاهی عمومی، چند عرصه دیگر از جریان تاریخ‌نویسی عهد صفویان قابل ذکر می‌باشد و تاریخ‌نویسی ادبی یکی از این عرصه‌هاست. جریان تاریخ‌نویسی ادبی عهد صفویه را در دو بخش می‌توان بررسی کرد؛ بخش یکم معمولاً در ضمن تاریخ‌نویسی سلسله‌ای و در متون حرفه‌ای تاریخ‌نویسی وقایع‌نگارانه مطرح می‌شود. در این نوع، مورخان در ضمن گزارش رویدادها، فصل یا فصولی از کتاب خویش را به گزارش زندگی نویسندگان و شاعران اختصاص می‌دادند. برای نمونه از چنین رویه‌ای، کتاب *قصص الخاقانی* (شاملو، ۱۳۷۱ و ۱۳۷۴) قابل ذکر است.

بخش دوم که در عین حال مهمترین قسمت از تاریخ‌نویسی در حوزه ادبیات را در برمی‌گیرد، تاریخ‌نویسی مستقل ادبی است. سنت شرح‌حال‌نگاری شاعران و نویسندگان البته سنتی پیش‌صفوی بود. در هنگام فرمانروایی صفویان این سنت که خود نمادی از استمرار فرهنگی ایران می‌تواند به‌شمار رود، همچنان ادامه یافت و تحت تأثیر تغییرات سیاسی و مذهبی این دوره قرار گرفت. این نوع فعالیت حتی در میان اعضای خاندان سلطنتی صفوی دل‌بستگی داشت. سام میرزا، برادر شاه تهماسب یکم، خود تذکره‌ای نوشت که به نام او نامبردار شده است (*تذکره تحفه سامی، بی‌تا*). در سده یازدهم هجری / هفدهم میلادی و در عهد شاه‌سلیمان یکی از معروف‌ترین نمونه‌های تذکره‌نویسی عهد صفویه ظهور کرد که همانا *تذکره نصرآبادی* بود. (نصرآبادی، ۱۳۷۸)

جغرافیای تاریخی:

عرصه دیگر فعالیت تاریخ‌نویسی عهد صفویه، متون مربوط به جغرافیای تاریخی است. بنابر یک رسم پیشین معمولاً مورخان در هر عهدی مستقلاً یا در ضمن تألیفات خویش به جغرافیا می‌پرداختند. یک جنبه مهم توجه به تاریخ‌نویسی عهد صفوی، فقدان چشمگیر اعتنا به این فعالیت است. اگر پیش از صفویان، متون جغرافیایی و تاریخی گاه

در ضمن هم و یکی به شمار می‌رفتند، در این عهد این رویه کمتر پی‌گیری شده است. بنابر سنتی ریشه‌دار، معمولاً متون جغرافیایی دوره‌های مختلف تاریخ ایران صرفاً حاوی اطلاعات معاصر جغرافیایی نبودند، بلکه در ضمن اشاره به وضع طبیعی شهرها یا ولایات معاصر، اطلاعات گاه ارزشمندی درباره پیشینه آنها نیز در این آثار عرضه می‌شدند. از سوی دیگر، جغرافیانویسان معمولاً خود مورخ بودند و همزمان در هر دو موضوع آثاری تألیف می‌کردند که احتمالاً این آثار در همان عصر مؤلف صرفاً آثاری جغرافیایی یا مورخانه به طور مستقل به شمار نمی‌رفتند؛ برای نمونه حمدالله مستوفی و کتاب *نزهة القلوب* و از همه قابل توجه‌تر *جغرافیای حافظ ابرو* در قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی در این باره قابل ذکر هستند.

شگفت‌آور است که این رویه در تاریخ‌نویسی ایرانی که با حافظ ابرو در قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی به اوج رسید، در عهد صفوی چنانکه باید و شاید ادامه نیافت. مطلب شگفت‌آور دیگر این است که شمار متون جغرافیایی تاکنون شناخته شده عهد صفوی، چندان زیاد نیستند؛ دلیل این کمبود چه بود؟ چرا نویسندگان این دوره کمتر به سراغ توضیح و تبیین ویژگی‌های اقلیمی و یا وضع ایالات و شهرها و مخصوصاً روستاها رفته‌اند؟ آیا این امر، ریشه در تحولات جامعه ایرانی در این دوران داشت؟ به سادگی نمی‌توان به این پرسش‌ها پاسخ داد. گرچه همین‌جا باید یادآوری کرد که این مطلب به معنای این نیست که در عهد صفویه هیچ متن جغرافیایی تألیف نشده است. با این همه مسلماً و تا آنجا که به یک متن نظیر *خلاصة البلدان* (تألیف سال ۱۰۷۹ هجری) مربوط می‌شود، این متن اساساً متنی صفوی نبود و ترجمه‌ای از اثر قزوینی به شمار می‌رود (حسینی قمی، خلاصة البلدان).

در میان آثار تاکنون شناخته شده، تقریباً هیچ اثر جغرافیایی مستقلی مربوط به این دوره از تاریخ صفویه که مخصوصاً تألیف آن در قلمرو صفویان صورت گرفته باشد، در دست نیست. این سخن تا آنجا درست است که متون مربوط به هیئت و نیز نوع «عجایب المخلوقات» در نظر گرفته نشوند. انگشت شمار مصادری که به این موضوع پرداخته‌اند، در خارج از قلمرو صفویان و به ویژه هندوستان تألیف شده‌اند که شاخص‌ترین آنها

«مختصر مفید» تألیف محمد مفید یزدی، مؤلف جامع مفیدی است که آن‌هم اثری است که گویا به انگیزه نوعی نوستالژیای وطنی تألیف شده است. (ویسبادن، ۱۹۸۹)

ارزیابی:

فرمانروایی دیرپای صفویان در عین حال که دگرگونی‌هایی ژرف در حیات سیاسی و مذهبی ایران به وجود آورد، باعث رونق و حتی شکوفایی جنبه‌هایی از فعالیت‌های علمی و ادبی گردید. این نظریه در مقابل آن دسته از داوری‌های پژوهشگرانی است که به گونه‌ای سنتی این دوره را دوره رکود چنین تکاپوهایی دانسته‌اند. به نظر می‌رسد در زمینه تاریخ‌نویسی در این دوره نسبت به ادوار پیش از آن نیز تحوّل صورت گرفته است. گرچه دوره ظهور تاریخ‌نویسی، دوره گذار از سنت تاریخ‌نویسی هرات تیموری به دوره جدید بود که طی آن و مخصوصاً در اواخر عهد شاه‌تیماسب یکم چند متن عمده تاریخ‌نویسی صفوی پدید آمد، اما در عهد شاه‌عباس یکم مخصوصاً با تألیف تاریخ عالم‌آرای عباسی و چند متن مشهور دیگر این دوره، تاریخ‌نویسی به اوج خود رسید. این متون در یک بستر متأثر از فرهنگ و سلیقه ادبی و مخصوصاً از دیدگاه هستی‌شناسانه زمانه تألیف می‌شدند. می‌توان گفت که همین زمینه، مبنایی عمومی برای تاریخ‌نویسی صفوی شد که در دوران پس از مرگ شاه‌عباس یکم تا سقوط سلسله صفوی همچنان مورد توجه مورخان این دوره بود.

در تاریخ‌نویسی دوران صفوی از جمله درباره‌ی اواخر این دوره، در عین حال که مورخ، دیدگاهی انتقادی نسبت به ادوار پیش از صفویه نشان می‌دهد، با این همه اثر او از لحاظ مضامین و قالب در ادامه همان سنت سلف پیش می‌رود. از آنجا که روایت یا خاطره، بخش گریزناپذیری از محتوای این تاریخ‌نویسی را تشکیل می‌داد، انتقال خاطره تاریخی پیش از صفویه به دوران صفوی و سپس از چشم عصر به آن نگریستن، ویژگی دوره اولیه تاریخ‌نویسی صفوی بود که خود نوعی باز تولید گذشته در عصر مورخ به شمار می‌رفت. در اواخر عهد صفویه نیز این باز تولید ادامه یافت؛ آثاری مانند سلسله‌النسب صفوی و بازنویسی تاریخ صفویان پیش از حکومت آنان به وسیله محمد

یوسف قزوینی در *خلدبرین* و یا دیگر تاریخ‌های عمومی کم حجم این دوره را می‌توان از چنین دیدگاهی بررسی کرد.

مطلب قابل توجه این است که علیرغم گسترش الهیات‌شناسی تشیع، مذهب تازه شاهنشاهی صفویان در پی حذف گذشته نبود. نه تنها چنین نشد بلکه گذشته با دگرگونی‌هایی به عصر صفوی منتقل شد، چارچوبی شیعی به خود گرفت و ارکان هویت فرهنگی شاهنشاهی صفوی در آن منعکس گردید. آنچه در متون تاریخی این دوره انعکاس یافت، ثبت خاطره‌ای جمعی بود که به یک کلان‌فرهنگ تعلق داشت؛ خاطره‌ای جمعی که در مؤسسات و نهادهای صفوی و ذکر و ثبت آن‌ها تجلی می‌یافت. این خاطره جمعی در هیئت تاریخ‌نویسی صفوی، مضمونی شیعی پیدا کرد، نه اینکه تشیع به مثابه مذهب جدید شاهنشاهی اساساً در چارچوبه اصلی آن فرهنگ نقشی قاطع داشته باشد.

بررسی تاریخ‌نویسی اواخر عهد صفوی روشن می‌سازد که بیشتر مورخان این دوره مناصب دیوانی داشتند. محمد معصوم، مشرف اصطبل سلطنتی بود و سپس وقایع‌نگار شاه صفی شد؛ تأثیر این شغل در کتاب او دیده می‌شود. در واقع کتاب او ترکیبی است از مشاهدات نویسنده و گنجاندن مضمون و یا عین متن شمار زیادی از عریضه‌هایی که برای شاه صفوی از سوی کارگزاران او در مناطق مختلف نوشته شده بود. محمد طاهر قزوینی از دیدگاه اشتغال به امور دیوانی حتی از محمد معصوم اهمیت بیشتری داشت زیرا او سرانجام بالاترین مقام دیوانسالاری، یعنی اعتمادالدولگی را به دست آورد. گرچه او *عباسنامه* را هنگامی که وقایع‌نگار دربار بود نوشت اما به نظر نمی‌آید طی دوره اعتمادالدولگی - که البته کهنسال بود - به تاریخ‌نویسی خویش ادامه داده باشد.

این وابستگی دیوانی در دو شکل قابل بررسی است. مقایسه *قصص الخاقانی* و *عباسنامه* نشان می‌دهد که مؤلفان این دو اثر از حیث پایگاه، ضمن داشتن اشتراک، متفاوت هستند؛ گرچه اصولاً وجه اشتراک بیشتر مورخان اواخر عهد صفویه دیوانی بودن آنان بود و آن‌ها تقریباً در یک سنت مشترک علمی و فرهنگی، آموزش دیده بودند و علائق ادبی آن‌ها شبیه به هم بود و معمولاً ذوق شاعری و یا مهارت دیوانی داشتند.

استثناء در این باره شاید خلاصه‌السير است که نویسنده آن کمتر به شعر اهمیت می‌دهد؛ اما شاملو در این باره استثنایی قابل توجه به شمار می‌رود؛ او ضمن اینکه چارچوبه عمومی وقایع نگاری را رعایت می‌کند اما به ژرفی به سنت تاریخ‌نویسی ملوک نیمروز دلبسته است. نگاه او همانند نگاه محمد طاهر وحید قزوینی از پایتخت نیست و ریشه در شرق ایران دارد. حتی متن قصص را می‌توان به نوعی ادامه سنت تاریخ‌نویسی ملوک نیمروز به شمار آورد تا تداوم سنت درباری صفوی.

از ویژگی‌های تاریخ‌نویسی این دوره، ظهور تاریخ‌های عمومی کم‌حجم و کوتاه بود. اگر از خلدبرین که بیشتر رونویسی متون متقدم و همزمان است اما به هر حال در هیئت یک تاریخ عمومی مفصل جلوه می‌کند، بگذریم، دیگر تاریخ‌های عمومی این دوره، کم‌حجم و کوتاه هستند. احتمالاً این امر، تحت تأثیر سلیقه نگارشی نویسنده و یا نیاز مخاطب قرار داشته است. نیاز مخاطب می‌تواند با استناد به دستور رضاقلی میرزا افشار به محمد محسن مستوفی در نوشتن گزیده‌ای از تاریخ عالم در کتاب *زبدة التواریخ* تأیید شود. بیشتر این تاریخ‌های عمومی از نویسندگانی ناشناس هستند و از لحاظ اطلاعات، ارزش زیادی ندارند و فقط از دیدگاه بررسی سلیقه زمانه نویسنده و یا دلبستگی‌های خود او اهمیت دارند.

شیوه مرسوم تاریخ‌نویسی در این عهد، تواریخ سلسله‌ای و سیاسی بود که معمولاً بر دست مورخان دیوانی تألیف می‌شدند. اما نکته قابل توجه، ظهور متونی بود که به دست اعضای تشکیلات دینی نوشته می‌شدند. این پدیده تا عصر شاه عباس یکم چندان جلوه‌ای نداشت در حالی که در اواخر عهد صفوی تمایل برای نگارش چنین متونی زیاد بود. آثاری چون *وقایع السنین و الاعوام* تألیف عبدالحسین خاتون آبادی، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء* که یک متن قابل توجه شرح حال علمای عمدتاً شیعه است و نیز *امل الامل اثر حرّعاملی و نیز تذکرة المعاصرین* اثر حزین لاهیجی از این جمله‌اند. براین دسته مخصوصاً باید آثار محمدباقر مجلسی را نیز افزود.

از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نویسی اواخر عهد صفوی، جهت‌گیری جغرافیایی آن‌ها نسبت به شرق ایران است که به ویژه در رابطه با موضوع قندهار به اوج می‌رسد. گرچه

در تاریخ‌نویسی پیش از این دوره، مورخان به شرق ایران توجه داشته‌اند اما به دلایل سیاسی و نظامی رویدادهای غرب، شمال و جنوب ایران گاه در آثار آنها برجسته می‌شد. شاید بسته شدن معاهده صلح زهاب (۱۰۴۹ ه.ق. / ۱۶۳۹ م.) و برجسته‌تر شدن دشواری‌های دولت در شرق ایران، سبب افزایش اطلاعات مربوط به این حوزه شده است.

شاید بتوان گفت که یکی از ویژگی‌های چشمگیر تاریخ‌نویسی اواخر عهد صفویه، برجسته‌تر شدن تدریجی مفهوم ایران بود. برخلاف منابع دوره قبل، مورخان این دوره پی در پی از تعبیرات و ترکیباتی چون «ساحت ایران»، «مجلس پادشاه ایران»، «ملک ایران»، «سپاه ایران»، «بستان سرای ایران»، «ریاض دلگشای ایران» و «ممالک محروسه ایران» یاد می‌کنند؛ شاید این امر ناشی از نوعی احساس تمایز قلمرو صفویان از همسایگان بود و یا شاید استمرار سنت فرهنگی و سیاسی پیش از صفویه به شمار می‌رفت. هر چه بود، در تاریخ‌نویسی اواخر صفویه، تلاش مورخان، ایرانی‌تر جلوه دادن فرمانروایی صفویان بود. در استمرار سنت قدیم تاریخ‌نویسی ایران - که در آن معمولاً هر فرمانروا در ادامه فرمانروایی پیش از خود در نظر گرفته می‌شد - مورخ صفوی می‌کوشید تا این موضوع را برجسته‌تر کند. اگر در دوره‌های پیش از صفویان، محرک این پدیده، فضای بیرونی ایران و به بیانی دیگر احتمالاً گونه‌ای واکنش در برابر چیرگی عرب و مغول بود، در این عهد و در پی تحولات معاصر، نوع جدیدی از تلقی از ایران و تأکید بر آن در تاریخ‌نویسی این دوران هویدا می‌شود که مخصوصاً در اواخر عهد صفوی چشمگیرتر است.

تاریخ‌نویسی اواخر عهد صفویه از سنت تاریخ‌نویسی نظام متمرکز دیوانی در ایران که پیشینه‌ای طولانی داشت پیروی می‌کرد. این امر مخصوصاً از هنگام انتقال پایتخت به اصفهان جلوه بیشتری یافت؛ گرچه ریشه‌های آن در دوره پیش استوار شده بود. اگر تاریخ‌نویسی صفویان را بتوان در چارچوب نوعی از مکاتب تاریخ‌نویسی مرتبط با شهر در نظر گرفت، بنابراین می‌توان دو دسته بزرگ تاریخ‌نویسی شامل مکتب قزوین تا شاه عباس و مکتب تاریخ‌نویسی اصفهان از عهد این پادشاه صفوی به بعد را مطرح کرد. به

این ترتیب می‌توان تاریخ‌نویسی اواخر عهد صفویان را در چارچوبهٔ مکتب یا سنت اصفهان بررسی کرد. مورّخانی که در این دوره، آثار خویش را تألیف می‌کردند، با تأکید بر وقایع نگاری سلسله‌ای دربارهٔ پادشاه عصر، در واقع نقطهٔ اوج انسجام سیاسی را در نظر می‌گرفتند.

پادشاه از دیدگاه آنان به گونه‌ای مبالغه‌آمیز و گاه آرمانی، قبلهٔ عالم و فرمانروای جهانیان تلقی می‌شد، بنابراین و خود به خود ممالک محروسهٔ ایران، مرکز این فرمانروایی جهانی به شمار می‌آمد. شورش‌ها و قیام‌های ضد صفوی در گوشه و کنار ایران گرچه پدیده‌هایی برضد سلطنت صفویان تلقی می‌شدند اما فراتر از آن به عنوان حرکت‌های تجزیه‌طلبانه مورد ارزیابی قرار می‌گرفتند و قصدشان بر هم زدن نظم اجتماعی معرفی می‌شد.

از لحاظ متون، یکی از ویژگی‌های عصر شاه عباس دوم به بعد تا اوایل دورهٔ شاه سلیمان، ظهور و فعالیت همزمان چند مورّخ بود که تقریباً به موازات هم، تاریخ می‌نوشتند.

خاندان قزوینی و نیز مؤلف *قصص الخاقانی* آشکارترین نمونه‌های این تاریخ‌نویسی همزمان بودند. در حوزهٔ متون تواریخ عمومی، تحوّل در این دوره به چشم می‌خورد. برخلاف دوره‌های قبلی که اهتمام چندانی به تألیف تواریخ عمومی مفصل نشد و یا اگر از آنچه انجام می‌گرفت مانند *احسن التواریخ*، همهٔ اثر باقی نمانده است، یک تاریخ عمومی حجیم و مفصل، یعنی *خلدبرین* تألیف شد. اما عمدهٔ تواریخ این دوره، شرح حال‌نویسی است و بعضی از آنها سبک و سیاقی تفنّنی دارند.

در سبک تاریخ‌نویسی ایرانی پس از *قصص الخاقانی*، تغییر قابل توجهی صورت گرفت؛ برخلاف *قصص الخاقانی*، در دیگر متون این دوره چندان اهتمامی برای گنجانیدن شمار زیادی شرح حال در بخش آخر ادوار فرمانروایی پادشاهان صورت نگرفت. سنت عرضهٔ اطلاعات زندگی‌نامه‌ای در پایان گزارش زندگی و سلطنت هر یک از شاهان صفویه معمول بود و این سنت در *قصص الخاقانی* به اوج رسید و *خلدبرین* نیز در این زمینه متأثر از متونی بود که از آن‌ها رونویس شده بود. اما منابع عصر سلیمان

به بعد، چنین اطلاعاتی را مخصوصاً به صورت یک بخش مجزا عرضه نمی‌کنند، به همین دلیل اطلاعات مربوط به رهبران مذهبی یا شاعران یا خوشنویسان و وزراء و مانند آن‌ها در تاریخ‌نویسی‌های این دوره، رفته رفته کمتر عرضه می‌شود. اما در مقابل، حجم این اطلاعات در منابع دیگر مانند تاریخ‌نویسی‌های شرح احوالی و یا تذکره‌های این دوره بیشتر می‌شود.

نتیجه:

پیدایش و تکامل تاریخ‌نویسی ایرانی در عصر صفوی، نشان دهنده آغاز دوره جدیدی در مراحل تاریخ‌نگاری ایرانی بود. صفویان خاستگاهی شهری داشتند و در عین حال رهبرانی خانقاهی به شمار می‌رفتند که از نفوذ و وجاهتی چشمگیر نزد شهرنشینان، روستاییان و قبایل ترک کوچرو برخوردار بودند. هنگامی که صفویان به قدرت رسیدند، میراث سیاسی پیش از خود را به همراه مجموعه تجارب و دستاوردهای علمی و هنری و فرهنگی سلسله‌های پیشین به ارث بردند. بخشی از این میراث، الگوها و اندیشه‌های مرتبط با تاریخ‌نگاری بود. پیش از صفویان و در آستانه روی کار آمدن آنان، دو مکتب عمده تاریخ‌نگاری در ایران شکوفا شده بودند. در شرق ایران، تیموریان، پشتیبان جدی تاریخ‌نویسی و مشوق اصلی تألیف متون تاریخی بودند. در غرب ایران، این روند با حمایت و سرمایه‌گذاری آق‌قویونلوها میسر شده بود. بنابراین هرات و تبریز دو کانون عمده تاریخ‌نویسی به شمار می‌رفتند و در عین حال تاریخ‌نویسی در دیگر شهرها را نیز مورد حمایت قرار می‌دادند. الگوی دربارها معمولاً در مرکز ایالات به وسیله تاریخ‌نویسان ایالتی مورد استفاده قرار می‌گرفت. هنگامی که صفویان به قدرت رسیدند، مجموعه این تجارب را اخذ کردند و دگرگونی‌هایی در آن ایجاد نمودند.

تاریخ‌نویسی صفوی در چند مرحله اساسی پدیدار شد و تکامل یافت. مرحله یکم، دوره شکل‌گیری اولیه آن بر اساس سنت‌های پیشاصفوی بود. تجربه تاریخ‌نویسی این دوره، زمینه را برای تألیف متون تاریخی دوره دوم به ویژه در آخرین سالهای پادشاهی

تھماسب یکم و دوره اوج تاریخ نویسی در روزگار فرمانروایی شاه عباس یکم آماده ساخت. چهره‌های کلیدی تاریخ‌نویسی این مرحله قاضی احمد قمی با کتاب خلاصه التواریخ و اسکندربیک منشی با تاریخ عالم آرای عباسی بودند. گرچه منشی اشاره‌ای به اهمیت متن و الگوی قاضی احمد ندارد - و این شگفت است - با این همه، روشن است که سبک و نقشه عرضه شده در خلاصه التواریخ، کتاب اسکندربیک منشی رابه شدت تحت تأثیر قرار داده است. با این همه، عالم آرای عباسی خود متنی تأثیرگذار شد و بر همه متون تاریخی پس از خود تأثیر گذاشت.

الگوها و نقشه‌های تألیف متون تاریخی دوره های یاد شده، مبنایی اساسی برای تاریخ نویسی دوره بعد ایجاد کردند. از دیدگاه سیاسی، این دوره پراهمیت بود. میراث شاه عباس یکم همه زمینه های سیاسی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی پس از خود را شکل داد. دوره جنگ های بزرگ و درگیری های همیشگی با عثمانیان و اوزبکان برای مدتی پایان یافت. روابط بین المللی و تجاری ایران با منطقه و جهان بر اساس برنامه های عهد شاه عباس یکم گسترش یافت و در داخل کشور، دوره ای از آرامش سیاسی آغاز شد. این شرایط برای فعالیت تاریخ‌نویسان این دوره هم مطلوب بود. از آن پس تقریباً برای هر دوره از ادوار پادشاهی صفویان یک متن تألیف شد. تنها برای دوره به نسبت طولانی فرمانروایی شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷ هـ.ق.) هنوز یک متن مستقل شناخته نشده است. دلبستگی برای تألیف تاریخهای عمومی افزایش یافت. اما ویژگی عمده این دسته از متون، کوتاهی آنهاست و تنها خلدبرین را می توان به مثابه یک استثناء در نظر گرفت.

هم زمان، با توجه به انواع متعارف تاریخ نویسی، گونه های دیگری از تألیف متون تاریخی در این دوره آشکار شدند. به دلیل تحولات چشمگیر مذهبی عهد صفوی و تأثیر آن بر همه ابعاد زندگی جامعه ایرانی، نقش عالمان شیعه در زمینه های گوناگون چشمگیر شد. بنابراین با توجه به بازخوانی و بازاندیشی تاریخ اسلام، تحولات معاصر جامعه شیعه و همچنین دگرگونی های معاصر در عهد صفویان افزایش یافت و پیامد آن، پیدایش تاریخ‌نگاری عالمان شیعه در این دوره بود. افزون بر آن، حوزه ادبیات و

جغرافیای تاریخی نیز از تأثیر تحولات جدید دور نماندند. به نظر می‌آید در حوزه تاریخ نویسی ادبیات، ایران عصر صفوی و قلمروهای مجاور آن در حوزه ایران فرهنگی، اهمیتی در خور دارد. تذکره‌ها و متون شرح احوال ادیبان و شاعران در همین دوره به شکوفایی رسیدند و انواع گوناگونی یافتند.

کتابشناسی:

- ۱- آدمیت، فریدون، «انحطاط تاریخ نگاری در ایران»، سخن، سال ۱۷، شماره ۱، ۱۳۴۶.
- ۲- استرآبادی، احمد بن حسین، آثار/احمدی، به کوشش میرهاشم محدث، چاپ اول، نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۴.
- ۳- بحرانی، سیدهاشم، حلیه الأبرار، ۵جلد، مؤسسة المعارف الإسلامية.
- ۴- براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی با تحشیه و تعلیق ضیاءالدین سجادی و عبدالحسین نوایی، چاپ اول، مروارید، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵- حسینی قمی، صفی‌الدین محمد بن محمد هاشم، خلاصه البلدان، به کوشش حسین مدرسی طباطبائی، قم، ۱۳۵۶.
- ۶- زرگری نژاد، غلامحسین، «خاوری شیرازی و تثبیت مکتب تاریخ‌نویسی استرآبادی»: مجله تخصصی گروه تاریخ دانشگاه تهران، شماره یکم، سال دوم، ۱۳۸۰، صص ۲۳۷-۲۰۱.
- ۷- سیوری، راجر، درباب صفویان، ترجمه رمضان علی روح‌اللهی، چاپ اول، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۰.
- ۸- شاملو، ولی‌قلی، قصص الخاقانی، ۲جلد، به کوشش حسن سادات ناصری، چاپ یکم، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (جلد ۱: ۱۳۷۱)، (جلد ۲: ۱۳۷۴).
- ۹- صفت‌گل، منصور، «مقدمه‌ای بر منبع‌شناسی پژوهش در تاریخ تحولات ساختار دینی ایران در عصر صفوی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا (ویژه مطالعات صفوی) سال چهارم، شماره اول و دوم، ۳۰ آذر ۱۳۷۹، صص ۲۶-۱۷.
- ۱۰- صفوی، سام میرزا، تذکره تحفه سامی، تصحیح و مقدمه از رکن‌الدین همایون فرخ، علمی، تهران، بی تا.
- ۱۱- طباطبائی، جواد، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، چاپ سوم، نشر نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۲- فارابی، شهین، جایگاه اسکندر بیگ منشی در تاریخ‌نگاری عصر صفوی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۱.

- ۱۳- مجلسی، محمدباقر، *حیات القلوب*، جلد ۱.
- ۱۴- مستوفی یزدی، محمد مفید، *مختصر مفید، در احوال بلاد ولایت ایران*، به کوشش سیف‌الدین نجم‌آبادی، چاپ اول ویسبادن، ۱۹۸۹م.
- ۱۵- نصرآبادی، محمد طاهر، *تذکره نصرآبادی*، به کوشش احمد مدقق یزدی، چاپ یکم. انتشارات دانشگاه یزد، ۱۳۷۸.

16-Sholeh A. Quinn. *Historical Writing During the Reign of Shah Abbas I, Ideology, Imitation And Legitimacy In Safavid Chronicles*. University of Utah Press.2000